

پشت پرده داستان «مرگ ایوان ایلچ» چه خبر است؟

کوتاه درباره مرگ



زهرا زنگنه

روزنامه‌نگار

اول قرار بود برای این شماره کتاب دیگری را بررسی کنیم، اما به دلایلی از آن کتاب صرف نظر کردیم و من به نظرم رسید «مرگ ایوان ایلچ» می‌تواند گزینه خوبی باشد. به جناب دبیر عرضه داشتیم و فرمودند «حضرت تولستوی». تعبیر آقای دبیر پرباره نبود. ما که نگاهی انداخته بودیم به یکی از مهم‌ترین آثار یکی از این بزرگان، حیف بود به اثری از آثار

دیگری نپردازیم. این شد که بنا شد یکی از سه اثر مهم تولستوی را برایتان معرفی کنم؛ چرا انتخابم «مرگ ایوان ایلچ» بود؟ چون در میان این سه اثر (جنگ و صلح، آنکارینا و مرگ ایوان ایلچ) این یکی از همه کوتاه‌تر بود و می‌توانست برای این زمانه روی دور تند، پیشنهاد بهتری باشد.

کتاب، ترجمه‌های متعددی دارد اما ترجمه‌های صالح حسینی و سروش حبیبی معروف‌ترین آنهاست. من ترجمه صالح حسینی را خواندم، البته شنیده‌ها حاکی است ترجمه سروش حبیبی بهتر است. مجموع صفحات داستان، فارغ از مقدمه مترجم حدود صد صفحه است.

درباره نویسنده

لئو تولستوی زیاد نیاز به معرفی ندارد. هر کتاب‌خوانی اسم او را شنیده است، چه رسد به کتابخوانان. اما بسیاری از کتابخوانان هم آثار مهم او را نخوانده‌اند. چرا؟ بلندی آثار مهم او و جزئیات و شخصیت‌های فراوان دلایل خوبی هستند برای ترس از خواندنشان. من مطلقاً قصد ندارم درباره زندگی نویسنده سخنی بگویم، چه آن‌که اگر کنج‌کاو باشید می‌توانید نام او را از گوگل سراغ بگیرید و اطلاعات لازم را به دست آورید، اما آنچه ضروری به نظر می‌رسد و لازم است درباره تولستوی بدانیم، چند ویژگی است که در ادامه خواهد آمد. دانستن این ویژگی‌های شخصیتی به ماکمک می‌کند مرگ ایوان ایلچ را بهتر بفهمیم.

تولستوی همچون بسیاری از نویسندگان هم‌عصرش درگیر فلسفه زندگی و مسائل وجودی انسان بود، اما تفاوت و تمایز مهمی با بسیاری از هنرمندان و منتقدان دوره مدرن داشت. او نمی‌خواست بنویسد تا نوشته باشد. او می‌نوشت تا مسائلی را برطرف کند. او می‌نوشت تا مخاطبان‌ش را به نوع خاصی از سلوك دعوت کند. او برای نوشتن، رسالت قائل بود و گزاره هنر برای هنر در نظرش بی‌معنا بود. هرچند تولستوی در آثارش همدلی و عدم قضاوت را در عمق جان خواننده می‌نشانند، در موضع بی‌طرفی و نسبی‌گرایی محض هم فرو نمی‌رود. او مخاطب‌ش را به داشتن موضعی روشن در برابر اخلاقیات و در برابر مسؤولیت اعمال انسانی و همگان را به این دعوت می‌کند که از تلاش برای فهم روشن و عمل صحیح دست نکشند. تولستوی در آثارش، از جمله همین



کتاب مرگ ایوان ایلچ
کتابی است درباره
مرگ اندیشی. مرگ
که به گفته فلاسفه از
مسائل پیچیده هستی
و وجود است دستمایه
اصلی رمان کوتاه مرگ
ایوان ایلچ شده است

صحنه‌ای روبه‌رو می‌شویم که یکی از همکاران او در ذهنش با خود مقابله می‌کند تا دیدن مرگ دیگری، او را به معنای مرگ آگاه نکند. اطرافیان ایوان ایلچ با خود می‌اندیشند که «او مرده، من که زنده‌ام» و از تلاش مرگ برای خودنمایی و واداشتن اشخاص به لحاظ کردن وجود امری قطعی به نام مرگ جلوگیری می‌کنند. تولستوی می‌کوشد با قصه مرگ آدمی موفق موضوع مرگ‌اندیشی را به ما یادآوری کند. او با نشان دادن مواجهه ایوان با موضوع مرگ خود و اطرافیانش با موضوع مرگ او، به خوبی نشان می‌دهد ما همیشه از اندیشه جدی درباره مرگ ترسیده و گریخته‌ایم. او در میان کلماتش به ما یادآوری می‌کند در لحظه‌ای از خودمان سؤال خواهیم کرد «آیا مرگ همیشه این قدر به ما نزدیک بود؟» و پاسخش برای ما ترسناک خواهد بود چون اغلب ما طوری زندگی می‌کنیم که گویی هرگز نخواهیم رفت، ما مدام تلاش کرده‌ایم مرگ را فراموش کنیم و زندگی را با انکار مرگ پاس بداریم، در حالی که اگر به مرگ و نزدیکی‌اش ملتفت بودیم، پاسداشت بهتری برای زندگی بود. تولستوی در مرگ ایوان ایلچ به یاد ما می‌آورد اگر بدانیم مرگ همیشه در نزدیکی ماست، بیشتر مهر می‌ورزیم، بیشتر می‌بخشیم، کمتر قضاوت می‌کنیم و بیشتر و بهتر از جهان مان بهره‌مند خواهیم شد.

مرگ ایوان ایلچ فلسفه دریافت قطعی‌ترین اتفاق جهان توسط ایوان ایلچ است که تولستوی با ما در میان گذاشته است. جمله پایانی کتاب یکی از بهترین فلسفه‌های کوتاه درباره مرگ است. جمله‌ای که ایوان ایلچ پس از مرگ با خودش می‌گوید: «مرگ تمام شد. دیگر خبری از او نیست».

در شماره بعد کتاب «گور به گور» اثر ویلیام فاکنر را از نظر می‌گذرانیم.]

درباره ایوان ایلچ و مرگش

کتاب مرگ ایوان ایلچ کتابی است درباره مرگ اندیشی. مرگ که به گفته فلاسفه از مسائل پیچیده هستی و وجود است دستمایه اصلی رمان کوتاه مرگ ایوان ایلچ شده است. برخی گفته‌اند تولستوی در این رمان مراحل مواجهه انسان با مرگ قریب‌الوقوع را شرح داده است؛ مراحل پنجگانه روانشناختی: انکار، خشم، معامله، افسردگی و پذیرش. اما من فکر می‌کنم این دیدگاه عمق نگاه و سخن تولستوی را به شرح حالات روانشناختی انسان پیش از مرگ تقلیل می‌دهد. مرگ ایوان ایلچ یک مواجهه تمام عیار است با هر آنچه انسان می‌آموزد، انجام می‌دهد، باور می‌کند، می‌اندوزد و... و در لحظه‌ای همه را در معرض سؤال می‌بیند. به هر چه در تمام زندگی‌اش رخ داده و او در آن مسؤول یا انتخابگر بوده است، شک می‌کند و برای بازنگری یا توجیه یا بخشش خود می‌کوشد. عمیق‌ترین این نوع مواجهه برای هر انسانی آن لحظه است که به موضوع مرگ التفات می‌یابد؛

مرگی که شبیه یک شخصیت مستقل همیشه مترصد این است که به هر نحوی خود را بر افراد منکشف کند.

ابتدای کتاب و مراسم

د ر گ ز ش ت

ا ی و ا ن

ا ی ل چ

ب ا

